



## وسایل قدیمی، بخشی از گذشته اند

از حسین آقای پیرسم آیا هنوز مشتری هایی دارد که وسایل قدیمی خودشان را برای تعمیر بیاورند تا بخواهند از آن ها استفاده کنند، نه فقط برای دکور و نمایش. هنوز سؤال تمام نشده که یک آقای میان سال پا به مغازه می گذارد. سراغ آیواهایی را می گیرد که برای تعمیر آورده بود. منظورش دستگاه های ویدئو است که برای پخش فیلم های قدیمی از آن استفاده می شود. سر صحبت را که باز می کند بالبخت می گوید خانمم سفارش کرده یا همین ها را حتما تعمیر کنم یا یک دستگاه تر و تمیز و درست بخرم؛ می خواهیم بنشینیم با هم فیلم عروسی مان را ببینیم و خاطره بازی کنیم.

داریم با آقای رضازاده درباره این مدل مشتری ها صحبت می کنیم و اینکه هنوز آدم ها به دنبال زنده کردن خاطراتشان یا تعمیر وسایلی که مربوط به پدر و مادرشان است، هستند که مشتری دیگری وارد می شود و درباره تلویزیون قدیمی پشت و پزیر می پرسد که آیا فروشی هست یا نه. همین رفت و آمدها نشان می دهد وسایل قدیمی هنوز برای بعضی ها تمام نشده اند. آن ها فقط دستگاه هایی از زده خارج نیستند؛ گاهی بخشی از گذشته اند، یا واسطه ای برای زنده کردن زندگی های گذشته.

رضازاده سختی کارش را در قدر دانستن مشتری می داند. می گوید گاهی وسیله ای را تعمیر می کند و تحویل مشتری می دهد. اما به جای تشکر و قدردانی، به بهانه های مختلف ارزش کار را پایین می آورند؛ «بعضی ها حتی با بی رحمی می گویند: «مگر چه کار کردی؟! به این دقت نمی کنند که شاید من سه ساعت تمام برای یک بخش کوچک این دستگاه وقت صرف کرده باشم. حالا اگر قطعه جدیدی هم استفاده کرده باشم که بماند. بعضی ها هم فکر می کنند چون دستگاه قدیمی و کهنه است یا مثلاً ارزش مالی چندانی ندارد، پس نمی صرفد که بخواهد پولی برای آن خرج کند. درحالی که ارزش کار، وقتی است که برای آن صرف می شود.»

حسین آقا با این حال تأکید می کند که در همه این سال ها هیچ مشتری راناراضی از در این مغازه بیرون نفرستاده است. مشتری راه دور هم بسیار دارد. خیلی از مشتری ها هنوز به اعتبار و یاد پدرش، مشتری خودش هستند؛ «در این کار منیتی وجود ندارد؛ نمی گویم مثلاً کاری فقط از من برآمده اما مثلاً مشتری ای داشتم که وسیله ای را چند جا برده بود و در آخر، ناامید از همه جا، به من مراجعه کرد. اگر توانستم وسیله را درست کنم، صرفاً به دلیل تجربه ای بوده که در این همه سال کار به دست آوردم. این دسته مشتری ها خیلی از نتیجه کار راضی و خوشحال می شوند و قدرشناسی بیشتری دارند.»

## آوازه کار حسین آقا

نگاهی می اندازم به ضبط صوتی که رضازاده مشغول تعمیر آن است. برد دستگاه را بیرون آورده و مدارهای ریز روی آن دیده می شوند؛ قطعاتی که هر کدام شماره مخصوص به خودشان را دارند و حتماً باید شماره آن ها خوانده شود. آن هم نه با چشم و عینک معمولی؛ فقط با ذره بین. کار به غایت ظریف و زمان بر است و حوصله ای بی نهایت می طلبد. آقای تعمیرکار معتقد است: از این به بعد، اگر کسی از بچه های نسل جدید بخواهد وارد این کارها شود، فقط و فقط عشق و علاقه بی اندازه می تواند او را در این راه نگه دارد؛ وگرنه بچه های نسل جدید معمولاً حوصله این همه ریزه کاری و دقت را ندارند.

اما علاقه خودش فقط به تعمیر دستگاه هایی که مشتری می آورد محدود نبوده است. از اومی پیرسم آیا کاری بوده که تا به حال فقط برای دل خودش تعمیر کرده باشد؛ یعنی درخواست و کار مشتری نبوده باشد. می گوید خیلی وقت ها پیش آمده که خواسته مهارت خودش را ثابت کند و به خاطر همین شروع به تعمیر کرده است. گاهی هم محدودیت ها و کمبودها او را به خلاقیت های جدیدی واداشته؛ «اوایل انقلاب، بسیاری از قطعات کم شد و اصلاً وارد بازار نمی شد. بعضی ای سی ها برای رادیو پخش هایپد انمی شد. آن زمان دستگاه های پخش و جود داشت به اسم «اوشین» که آمپلی فایرهای خیلی قوی و جالبی داشتند. آن ها را به صورت دستی روی یک کیت جای گذاری و بعد هم جایگزین قطعه نایاب در رادیو پخش ها می کردم. این کار برای خودش ارزش زیادی داشت آن موقع و خیلی هم سرو صداکرد.»

رضازاده همان کار را روی رادیوهای لامپی و تلویزیون های لامپی هم انجام داد. یک بار دیگر هم در نبود یک قطعه دست به کار ساختش شد؛ «یک مدل از رادیو پخش های ماشین توپوتا در یک دوره ای چرخ دنده هایش در بازار نایاب شد. چرخ دنده های آن را با پلاستیک ساختم و جا گذاری کردم و دیدم کار کرد. با همین روش خیلی از این رادیو پخش ها را تعمیر کردم. سر همین قضیه از جنوب خراسان و سمت سیستان ناگهان مشتری های زیادی آمدند و گفتند آوازه اش پیچیده است که فلان مدل ضبط ماشین را فقط یک نفر در مشهد درست می کند.»

## پیش بینی های درست

حسین آقا از روزهای کودکی و نوجوانی اش می گوید. از زمانه ای که به نوعی درست در میانه تکنولوژی سپری شده است. خاطره ای از آن روزها دارد که حالا گذشت سال ها، بیشتر شبیه پیش بینی آینده به نظر می رسد؛ «فکر می کنم سال دوم راهنمایی بودم. نمی دانم موضوع بحث و صحبت مان دقیقاً چه بود اما یاد ام است که به هم کلاسی ها و

دوستانم گفتم یک روزی می آید که تلویزیون ها را می زنند به دیوار، حسین نوجوان پیش بینی دیگری هم درباره تلفن داشته؛ آن زمان که در خانه شان تلفن نداشتند، اما فامیل و آشنای راه دور زیاد داشتند که با آن ها تماس می گرفتند؛ فامیل ها زنگ می زدند خانه همسایه مان، آقای شعبانی. آن ها هم بچه ای را می فرستادند دنبال ما و می رفتیم تلفن را جواب می دادیم. در همان عالم کودکی همیشه این سؤال برایم مطرح بود که یعنی می شود روزی بیاید که ما ز پشت این تلفن ها یکدیگر را ببینیم؟»

## آینده، بدون ابزار

حالا از حسین آقای با تجربه درباره پنجاه سال آینده جهان تکنولوژی می پرسیم؛ اینکه چه اتفاقی قرار است بیفتد که تا امروز نیتاده و به نظر او ارتباط آدم ها به چه شکلی خواهد شد؛ «فکر می کنم دیگر ابزار و وسایل از بین می رود. چیزهایی شبیه میکروچیپ در بدن ماکاشته می شود و همه کارهایی که مربوط به ارتباط با افراد و استفاده از تکنولوژی است، از همان طریق انجام می شود.»

اما آینده ای که او تصور می کند، فقط آینده ای پر از فناوری و امکانات نیست؛ نگرانی هم در آن وجود دارد. می گوید شاید هنر و مهارت هم از بین برود و بشر دیگر نیازی به انجام آن ها نداشته باشد. بیشتر از این ها، نگران قدرت فکر کردن انسان است. می گوید همیشه این خطر را حس می کند که بشر دیگر توان فکر کردن هم نداشته باشد. می ترسد

تکنولوژی قدرت تفکر را هم از انسان بگیرد. بعد نگرانی اش را به نسل های بعد و کشورهای جهان سوم می رساند. با خودش فکر می کند اگر جوان های نسل های بعد در جهان سوم به خودشان نجنبند، دوباره مستعمره کشورهای دارای تکنولوژی می شوند.

با همه این نگرانی ها، راهی که رضازاده برای مقابله با این آینده می بیند، خود تکنولوژی است؛ «تنها راه مبارزه با تکنولوژی خود تکنولوژی است؛ باید تاجایی که می توانیم در همین زمینه پیشرفت کنیم.»

و این شاید همان نقطه ای باشد که گذشته و آینده در این مغازه کوچک به هم می رسند؛ مردی که هنوز با ذره بین روی مدارهای ریز دستگاه های قدیمی خم می شود، قطعه ای را که دیگر در بازار پیدا نمی شود خودش می سازد، به یک ضبط قدیمی بلوتوث اضافه می کند و در میان رادیوها و تلویزیون هایی که دیگر هواخواه زیادی ندارند، همچنان به کاری ادامه می دهد که خودش یک دلیل بیشتر برایش ندارد؛ «من عاشق کارم.»